

معرفت شناسی رئالیستی اصول فلسفه و روش رئالیسم و چند دشواری مبنایی در آن

مسعود امید*

چکیده

کتاب *اصول فلسفه و روش رئالیسم* در عین برخورداری از آشکارگی و سادگی در بیان مواضع معرفت‌شناختی خود، حاوی عمق و غنای قابل توجهی است و از همین رو نیازمند بازخوانی و بازسازی‌های مستمر در گذر زمان است. در همین راستا، در این مقاله طی بازخوانی این اثر مهم، به پی‌جویی برخی دعاوی و مبادی دیدگاه مختار این کتاب برآمده و این نتیجه حاصل می‌شود که آنچه معرفت‌شناسی رئالیستی، در این کتاب و برخی کتب همسو، تحت عنوان جهت‌داری ذاتی و فطری و لوازم آن، از آن گریزان بود به نوعی دیگر و از جانب برخی مبادی و دعاوی مغفول، دامنگیر خود آن شده است. برخی از این عناصر که برای این دیدگاه می‌تواند دشواری‌های جدی به‌بار بیاورد و حتی بدان رنگ غیررئالیستی بزند عبارتند از: ۱- قوای ادراکی ۲- ادراک ریاضی ۳- وجود خاصیت ذاتی برای ذهن ۴- ذهن اصالت ماهیتی. این دشواری‌ها ناشی از فقدان توجه جدی به مسأله زمینه‌های مؤثر بر ادراک و ارزیابی معرفت‌شناختی آنهاست که خود دشواری دیگری را در پی خواهد داشت. این مقاله امیدوار است تا با طرح چنین مبحثی اسباب طرح پرسش و زاویه جدیدی را فراهم آورده باشد.

واژگان کلیدی: جهت‌داری ذاتی دستگاه ادراکی، دشواری‌ها در معرفت‌شناسی رئالیستی.

* عضو هیأت علمی گروه فلسفه دانشگاه تبریز.

مقدمه

کتاب *وزین اصول فلسفه و روش رئالیسم*، نخستین و یکی از پرمحتواترین گام‌های فلسفه اسلامی در گفتگو و تلاقی با فلسفه‌های غربی (اعم از مارکسیستی یا غیرمارکسیستی) است. پس از این اثر بسیاری از پژوهشهای مقایسه‌ای و تطبیقی تحت تأثیر محتوا و روش آن بوده‌اند. این اثر نه تنها آغازی حساب شده برای گفتگو با فلسفه‌های غربی و آراء فلسفی جدید بوده است، بلکه در عین شفافیت و روانی مواضع و متن، در مقام تحلیل آراء و استدلال بر دعاوی از دیدگاه فلاسفه اسلامی، از سطح برتر و عمق کافی نیز برخوردار است.

مهمترین دغدغه معرفت‌شناسی شکل گرفته در *اصول فلسفه و کتب همسو*، نفی ایده‌الیسم از طریق یافتن ریشه‌ها، بنیادها، پیش‌فرض‌ها و لوازم آن است. مساعی این معرفت‌شناسی آن است که این ریشه‌ها را آشکار ساخته و لوازم ایده‌الیستی آنها را متذکر شود و آنگاه با احتراز از آنها، دیدگاهی رئالیستی را در کنار آن بنا نهد، به گونه‌ای که فارغ از آن ریشه‌ها و مبانی باشد. اینکه *اصول فلسفه و روش رئالیسم* توانسته است پس از نقد دیدگاههای فلسفی متعدد در حوزه تجربه‌گرایی و عقل‌گرایی، بر اساس میراث فلسفی و نوآوری‌ها و تأکیدات و استنباطات در این میراث، به تدوین و تألیف دیدگاهی معرفت‌شناختی، با عنوان معرفت‌شناسی رئالیستی دست یابد، شکی نیست. به‌ویژه آنچه در این میان بسیار قابل توجه است، بیان شفاف و زبان ساده و آشکار در مواضع این معرفت‌شناسی است. فضای روان و قابل فهمی که *اصول فلسفه* برای درک حاق دیدگاههای فلاسفه اسلامی فراهم آورده است، علاوه بر آنکه سبب درک دعاوی فلسفی گردیده است بلکه زمینه انکشاف مبادی و پیش‌فرض‌های معرفت‌شناسی رئالیستی را هم تا حد زیادی فراهم آورده است.

حال با توجه به ویژگی آشکارگی مواضع در *اصول فلسفه* و نیز تلاش برای استمرار و تعمیق و غنابخشی به مباحث آن از یک طرف، و با عنایت به تجاری‌گری که در مطالعه تاریخ فلسفه و آراء فیلسوفان در دست است، مبنی بر اینکه باز خوانی آراء فلاسفه‌ای که درصدد یافتن راه‌های میانی و ترکیبی و جدید بوده‌اند، اسباب آشکار شدن پیش‌فرض‌ها و مبادی پنهان و مغفول نیز بوده است، این پرسش را می‌توان به میان آورد که در عین حال که معرفت‌شناسی *اصول فلسفه* با تکیه بر مبانی و اصولی خاص در صدد گذر از فضای ایده‌الیستی و رها شدن از آن است ولی آیا این معرفت‌شناسی از طریق برخی دعاوی، مبادی و بنیادهای آشکار یا مغفول خود، بطور ناخواسته در فضایی غیر رئالیستی قرار نمی‌گیرد؟

در همین راستا این نوشتار بدنبال پی‌جویی برخی دعاوی و مبادی و آزمون لوازم آنها بوده و آنگاه درصدد اذعان به این نکته است که معرفت‌شناسی رئالیستی، بر اساس این مبادی و دعاوی با دشواریهای جدی روبرو است.

۱. گوهر معرفت‌شناسی رئالیستی

نفی جهت‌داری دستگاه ادراکی و خنثی بودن آن در امر ادراک

بنیادی‌ترین و مهمترین عنصری که معرفت‌شناسی رئالیستی در اصول فلسفه و روش رئالیسم به‌عنوان مبنای معرفت‌شناسی غیررئالیستی مطرح می‌کند و آن را پاشنه آشیل این دیدگاه می‌داند و بر آن اساس به رد و نفی آن می‌پردازد، موضوع «جهت‌داری» دستگاه ادراکی در این منظر است. از این دیدگاه، تمام خرده دیدگاه‌هایی که در ذیل غیررئالیسم قرار می‌گیرند - اعم از مارکسیستی یا غیرمارکسیستی - از این آفت رنج می‌برند، یعنی هر یک به‌نوعی از خنثی بودن دستگاه ادراکی عدول کرده‌اند.

مراد از جهت‌داری دستگاه ادراکی (یا فاعل شناسا یا ذهن) این است که توصیفی از این دستگاه در معرفت‌شناسی ارائه گردد که بر اساس آن خود دستگاه ادراکی، از پیش خود و بر اساس جابجایی‌ها، جنبه‌ها، اضلاع و زمینه‌های ذاتی و پیش‌داشته و غیراکتسابی خود، بر مسیر و جهت و نوع و کیفیت معلومات و ادراکات حاصل از عالم واقع و خارج (اعم از بیرون و درون انسان)، اثر بگذارد. جهت‌داری و جهت‌بخشی دستگاه ادراکی به‌گونه‌ای است که اوصاف خاصی را برای مواد و مصالح معرفتی دیکته می‌کند و ظرف و قالب خاصی را برای آن تدارک می‌بیند، یا آن را در فرایند خاصی قرار می‌دهد و در مسیرهای ویژه‌ای هدایت می‌کند، به‌نحوی که دستگاه، ماهیت خنثای خود را از دست می‌دهد.

مهمترین مشکلی که نظریه جهت‌داری و جهت‌بخشی دستگاه ادراکی ایجاد می‌کند عبارت از تفاوت «کیفی» پرداخته‌های ذهنی و محصولات ادراکی با واقعیات خارجی است و این چیزی جز فاصله گرفتن از رئالیسم نیست:

کلیه دانشمندانی که به یک عنوان خاص، از ادراکاتی که مصداق خارجی دارند، نفی اطلاق می‌کنند و به تأثیر و دخالت اعصاب یا مغز و بالاخره ذهن و دستگاه ادراکی در کیفیت ظهور و انکشاف جمیع اشیاء قائلند، خواه ناخواه جزو شکاکان قرار می‌گیرند. (طباطبایی، بی‌تا، ص ۱۱۸)

معلوم را تشبیه می‌کنیم به مواد غذایی که باید به بدن برسد و بدل مایتحلل شود. برای این مقصود باید مواد خوراکی از خارج، داخل معده شود، آنگاه باید معده و اعضای دیگر هاضمه شیریهایی از خود ضمیمه کنند تا خوراکیها هضم شود. پس خوراکیها به‌منزله احساساتند و شیریه‌ها حکم زمان و مکان (که به عقیده کانت این دو غیر عینی و از مفاهیم قبلی ذهن می‌باشند) را دارند. مادین نیز عین همین تشبیه کانت را تکرار می‌کند، تنها اختلاف نظر در نوع شیریهایی است که ذهن از خود ضمیمه می‌کند. به عقیده کانت آن شیریه‌ها عبارت از مفهوم‌های قبلی ذهن و به عقیده مادین عبارت است از نوع تأثیر بخصوص سلسله عصبی. بنابراین چه امتیازی در بین است که ما کانت را شکاک و ایسده‌آلیست و مادین را رئالیست بدانیم. (صص ۱۴۵-۱۴۶)

راستی اگر ما دخالت اعصاب یا ذهن و بالاخره دستگاه ادراکی خود را در جمیع معلومات اعم از محسوسات و معقولات بپذیریم، صریحاً باید به مدعای شکاکان اعتراف کنیم و بگوییم ما نباید اطمینان داشته باشیم که آنچه درباره جهان می‌فهمیم با واقع و نفس‌الامر مطابق است. ما باید مسایل همه‌علوم طبیعی و ریاضی و فلسفه را با تردید تلقی کنیم. (ص ۱۱۸)

کانت می‌گوید انسانها جهان را با عینک مخصوص می‌بینند و نمی‌توانند این عینک را از چشم خود دور سازند. اما مادبین می‌گویند هر فردی از افراد انسان جهان را با عینک مخصوص به شخص خود می‌بینند و نمی‌توانند آن را از خود دور سازند. (ص ۱۴۵)

در مجموع عمده‌ترین اشکال و عوامل جهت‌داری و جهت‌بخشی و عینک‌سانی دستگاه ادراکی و خروج آن از حالت خنثی، در اصول فلسفه، در قالب‌های زیر مطرح شده است: ۱- نظام اعصاب به‌طور اخص ۲- نظام فیزیولوژیکی بدن به‌طور اعم ۳- ادراکات فطری با تصورات پیش‌داشته و غیراکتسابی که خاصیت عقل است ۴- تبدیل تغییرات کمی به کیفی در امر ادراک (نک: صص ۲۶؛ ۷۴؛ ۷۵؛ ۸۸؛ ۹۰؛ ۹۸؛ ۲۰۸)

می‌توان گفت از دیدگاه معرفت‌شناسی رئالیستی، از آنجا که واقع‌نمایی جهت یا جهات ذاتی دستگاه ادراکی را نمی‌توان اثبات کرد و نسبت جهت‌داری و جهت‌بخشی آن را با واقعیت خارجی آشکار ساخت (مصباح یزدی، ۱۳۶۸، ص ۲۰۰)، از این‌رو آن محصولات ادراکی که در بستر و زمینه و ظرف چنین جهاتی شکل می‌گیرند و مبتنی بر آنها تحقق می‌یابند، جای تردید و شک دارند. برای مثال تصورات فطری واقعیاتی هستند که دستگاه ادراکی را برای شکل دادن به معارفی ویژه، که در هماهنگی با آنهاست، نه الزاماً با واقعیات، جهت می‌بخشند. یا به بیان دیگر، دستگاه ادراکی واجد تصورات فطری، دستگاهی جهت‌دار است که واقعیات را در هماهنگی با جهت خود، نه الزاماً واقعیت، به تصویر می‌کشد. یا دستگاه ادراکی با وصف برخوردار از فرآیند تبدیل تغییرات کمی به کیفی، یک دستگاه جهت‌دار است که معلومات حاصل از واقع را در سمت و سویی به اقتضای درون و شرایط ذاتی خود، که هیچ دلیل مستقل و یقینی برای واقع‌نما بودن این فرآیندها وجود ندارد، شکل می‌دهد.

آنچه معرفت‌شناسی غیر رئالیستی، درباره شناخت، در بهترین حالت می‌تواند بگوید این است که ما واقعیات را در قالب و جهت دستگاه ادراکی و در فضای خاصی که فراهم آورده، می‌شناسیم، به‌گونه‌ای که اگر دستگاه ادراکی دیگری با جهات و چارچوب و... متفاوتی در کار بود، معرفتی از نوع و ماهیت دیگر می‌داشتیم.

نتیجه آنکه اگر دیدگاهی در معرفت‌شناسی به‌نحو اجمالی یا تفصیلی، مبهم یا آشکار، از روی غفلت یا آگاهانه، در قالب پیش‌فرض یا اصل یا نتیجه، به جهت‌داری و جهت‌بخشی ذاتی و پیشین دستگاه ادراکی معتقد گردد، از آنجا که هیچ دلیل یقینی بر ارتباط جهت‌داری مفروض با واقعیت نداشته و نیز دستگاه ادراکی را از حالت خنثی و تساوی نسبت به ارتباط با واقعیات خارج می‌سازد، این دیدگاه یک نظریه غیررئالیستی است.

جهت‌داری دستگاه ادراکی می‌تواند محصول عوامل متعددی باشد، از قبیل عوامل معرفتی،

فیزیولوژیکی، فرآیندی و ... مثال‌هایی که می‌توان برای روشن ساختن جهت‌داری دستگاه ادراکی ذکر کرد، از این قبیل است:

۱- ترازویی که چنان تنظیم شده است که اشیاء را سبک یا سنگین وزن می‌کند و این ویژگی را به دلیل ساخت خود دارد.

۲- کامپیوتری که برنامه خاصی در آن نصب شده است و از این‌رو بصورت جهت‌دار تمام اطلاعات وارد شده در آن را بر همان اساس قالب‌بندی و تنظیم می‌کند.

در هر دو مثال، دستگاه مورد نظر جهت‌دار بوده و رنگ ویژه جهت خود را بر داده‌ها می‌زند، نه آنکه صرفاً اوصاف خود داده‌ها را در خود منعکس سازد و نمایش دهد.

۲. معرفت‌شناسی اصول فلسفه و گذر به سوی جهت‌داری دستگاه ادراکی

پس از گام نخست در آشنایی با قضیه محوری و گوهرین معرفت‌شناسی رئالیستی اصول فلسفه و روش رئالیسم، مبنی بر تعیین خط تمایز روشن با معرفت‌شناسی غیررئالیستی بر اساس «خنثی بودن و بی‌طرفی دستگاه ادراکی و عدم جهت‌داری و جهت‌بخشی ذاتی و پیشین آن در امر ادراک واقعیات»، گام دوم مربوط به ارائه دعاوی و مواضعی خواهد بود که در عین حال که در چارچوب آراء معرفت‌شناسی رئالیستی قرار دارد و مربوط به آن دیدگاه است، اما دشواری‌هایی را به همراه دارد، به گونه‌ای که به نظر می‌رسد حاصل آنها اذعان به گذر این معرفت‌شناسی به سوی جهت مخالف خود یعنی پذیرش جهت‌داری دستگاه ادراکی و آنگاه میل به موضع غیررئالیستی است. برخی از این دشواریها را می‌توان بدین ترتیب مورد اشاره قرار داد:

۱-۲- قوای ادراکی

قوای ادراکی، استعدادها و قابلیت‌هایی در نفس هستند (قابلیت‌ها و استعدادهای نفسانی) که پیدایش، شکل‌گیری، تحول و ... ادراک بر اساس آنها صورت می‌پذیرد. تعدد و تنوع قوای ادراکی نفسانی زیاده است. برخی از مهمترین ظرفیتهای نفسانی معطوف به ادراک که در اصول فلسفه و روش رئالیسم بیان شده‌اند، از این قرارند:

۱- حکم ۲- قابلیت تهیه صورجزیی ۳- نگهداری ۴- یادآوری ۵- تجرید ۶- تعمیم ۷- مقایسه ۸- تجزیه ۹- ترکیب ۱۰- استدلال ۱۱- اعتبارسازی ۱۲- انتزاع ۱۳- عدم الحمل ۱۴- تبدیل علم حضوری به حصولی ۱۵- تشکیل نسبت‌های حقیقی و اضطراری ۱۶- قابلیت نگاه استقلالی به روابط و نسب و اضافات ۱۷- ... (۷نک: طباطبایی، بی‌تا، صص ۱۷۳؛ ۱۸۳؛ ۲۰۰؛ ۲۰۳؛ ۲۱۳؛ ۲۳۵؛ ۲۷۰؛ ۲۸۶)

از دیدگاه معرفت‌شناسی اصول فلسفه این قوا مجموعه قابلیت‌ها و استعدادهایی هستند که معطوف و متوجه به ادراکات و معلومات هستند، مجموعه فعالیتها، دخالت‌ها، تصرفات و تأثیرگذاری‌هایی هستند که درباره ادراکات صورت می‌گیرند و اعمال می‌شوند: «به‌تدریج در اثر فعالیت دستگاه مجهز به قوا و

جنبه‌های مختلف است که عالم ذهن تشکیل می‌شود» (ص ۲۸۷). «مادامی که قوه مدرکه با یک واقعیتی اتصال وجودی پیدا نکند نمی‌تواند تصویری از آن بسازد و فعالیتی که ذهن از خود نشان می‌دهد عبارت از انواع تصرفاتی که در آن تصویرات می‌نماید، از قبیل حکم و تجرید و تعمیم و تجزیه و ترکیب و انتزاع» (صص ۲۰۰؛ ۲۰۱؛ ۲۸۷).

اوصاف این قابلیت‌ها و چارچوب‌های نفسانی برای ادراک را می‌توان چنین بر شمرده: استعدادها، قوا و قابلیت‌های خاص نفسانی‌اند، بالقوه‌اند، مجموعه فرآیندها هستند، نسبت به داده‌های بیرونی خاصیت اعمالی دارند و در مورد آنها به کار می‌روند و به آنها شکل می‌دهند، از مقوله فعل هستند (از جهت اعمال خاصیت و جهت ذاتی ویژه هر قوه بر متعلق خود)، مفهوم محض نیستند (حالت مفهومی و تصویری ندارند)، پیش‌داشته و فطری‌اند، خاصیت ذاتی دستگاه ادراکی‌اند و ... مهم‌ترین نگاهی که می‌توان غیر از نگاه روان‌شناختی و وجودشناختی، به این دیدگاه در مورد قوای ادراکی انداخت، یک نگاه و پرسش معرفت‌شناختی است، یعنی پی‌جویی آثار و لوازم معرفت‌شناختی این نظریه.

بر اساس اوصافی که این قوا از آن برخوردارند می‌توان نتایج زیر را بدست آورد:

- ۱- دستگاه ادراکی انسان نسبت به شکل‌دهی و تحقق ویژه‌ای از ادراکات، جهت‌دار و جهت‌بخش است. این دستگاه، ادراکات را در جهت خاصی شکل می‌دهد و به سمت و سوی خاصی سوق می‌دهد.
 - ۲- جهت‌داری و جهت‌بخشی دستگاه ادراکی ذاتی و فطری آن است.
 - ۳- هیچ دلیل یا دلایل مستقل یقینی برای کارکرد واقع‌نمایانه این جهت‌بخشی اقامه نشده است. در معرفت‌شناسی رئالیستی/اصول فلسفه، اولاً هیچ پرسش معرفت‌شناختی از این جهات نفس به میان نیامده است و ثانیاً هیچ مبنایی یقینی برای واقع‌نما بودن این فرآیندهای معطوف به ادراک و این فرآیندهای جهت‌دار، ارائه نشده است.
- معرفت‌شناسی رئالیستی خود را ملزم به پذیرش زمینه‌ها و چارچوب‌هایی جهت‌دار ساخته است که در عین حال که نقش تعیین‌کننده‌ای در ادراک دارند ولی تحلیل معرفت‌شناختی کافی از آنها صورت نگرفته است و شأن جهت‌بخشی پیشین آنها نسبت به ادراکات، مغفول واقع شده است. آیا این جهت‌بخشی فاعل شناسا بدون آنکه بتواند آزمون یقینی از کارکرد واقع‌گرایانه آن داشت (چون این آزمون نیز بر اساس همان جهات و قوا انجام خواهد گرفت) و نیز با توجه به این پرسش که آیا اگر تغییری در این جهات رخ دهد و برخی از این زمینه‌ها تحول یابند، ادراکی از نوع دیگر نخواهیم داشت، دیدگاه رئالیستی در سبب معرفت را با دشواری‌های جدی روبرو نمی‌سازد؟
- تذکر این نکته لازم است که تأکید معرفت‌شناسی رئالیستی عمدتاً بر فقدان علم و معرفت ذاتی و فطری و جهت‌داری معرفتی دستگاه ادراکی است:

حکما از عقل هیولانی و نفس هیولانی شروع می‌کنند. می‌گویند در مرحله اول جز علم ذات به ذات اصلاً چیزی نیست، باقی [معلومات] هم بالقوه است تدریجاً بالفعل می‌شود. هیچ چیزی

برای نفس ذاتی نیست، هیچ علم ذاتی و فطری به آن معنا که با خودش آورده باشد برای نفس نیست، به‌طور پیشینی چیزی ندارد، اینها تدریجاً پیدا می‌شود. (مطهری، ۱۴۰۶، ص ۷۳)

اما آیا معرفت‌شناسی رئالیستی که پایه‌های خود را بر اساس فرض نفس هیولانی، عدم علم فطری و پیشین، و ظهور تدریجی معلومات نهاده و از این طریق به دنبال واقع‌نمایی دستگاه ادراکی بر اساس خنثی‌بودن و بی‌طرف بودن آن و اخذ تمام محتوا از خارج است نه از پیش خود، با قبول چارچوب و استعدادهای فطری از قبیل قوای ادراکی دچار ناسازگاری نمی‌گردد؟ فرض‌های معرفت‌شناسی رئالیستی را باید در بطن یک زمینه و چارچوب ذاتی و فطری و جهت‌دار نفسانی مورد لحاظ قرار داد و با همین نگاه است که با وجود این همه تأکید بر بی‌جهتی و خنثی بودن نفس نسبت به خارج، از طریق نظریه نفس هیولانی و نفی فطریات ادراکی، به نظر می‌رسد که دشواری همچنان باقی است.

نفس هیولانی در ذات خود جهت‌دار و جهت‌بخش است و فعلیت ادراکی خود را در بطن و ظرف و چارچوب ذاتی و فطری خود که همانا قوای ادراکی است، به انجام می‌رساند. حاصل آنکه، بسط ادراکی نفس در یک چارچوب و قالب پیشینی از قوای ادراکی که سمت و سو و جهت خاصی را برای ادراکات اعمال می‌کند، انجام می‌پذیرد. نگاهی معرفت‌شناختی به قوای ادراکی نشان از این دارد که این قوا نسبت به انجام یا عدم انجام فعالیت‌های خاصی در رابطه با ادراکات، نشانه‌گیری شده است. به نظر می‌رسد که فقدان پرسش معرفت‌شناختی از قوای ادراکی، معرفت‌شناسی رئالیستی را از تفطن به این مهم و لوازم آن دور ساخته است.

۲-۲- ادراک ریاضی

مهمترین اشکالی که معرفت‌شناسی رئالیستی بر نظریه جهت‌داری و جهت‌بخشی پیشینی دستگاه ادراکی وارد می‌داند، این است که لازمه پذیرش این دیدگاه پذیرش معلومات و ادراکاتی است که در خارج اثری از آنها نبوده و اموری ذهنی و مربوط به حوزه ادراک فاعل شناسا هستند. در واقع، نظریه جهت‌داری دستگاه ادراکی سبب ایجاد تفاوت کیفی میان معلومات و واقعیات خارجی می‌گردد.

حال با نگاهی به دیدگاه معرفت‌شناسی رئالیستی درباره ادراک ریاضی عالم و درک امور ریاضی، از قبیل نقطه و خط و ...، دشواری دیگری که رخ می‌نماید این است که باید این دیدگاه را در حصار همان مشکلی دانست که درصدد پرهیز از آن است، یعنی تن دادن به پذیرش تفاوت کیفی معلومات ریاضی با متعلقات آنها در خارج، موضع این معرفت‌شناسی در مورد ادراک ریاضی چنین است:

... شکی نیست که این امور [خط و سطح و دایره و ...] با خواص و کیفیاتی که ما ادراک می‌کنیم در طبیعت مادی وجود ندارد ... از جهت اینکه آنچه در طبیعت مادی وجود دارد (اعم از ماده مغزی و ماده خارجی) منقسم و آراء اجزاء و مفاصل است و این امور در ظرف ادراک ما صاف و یکپارچه و یکنواخت وجود دارند ... از روی قرائن قطعی علمی می‌دانیم که در فضای مادی خط و سطح و دایره با این کیفیت وجود ندارد. (طباطبایی، بی‌تا، ص ۷۹)

نگاه اصول فلسفه در تحلیل معرفت ریاضی یک نگاه وجودشناختی است، بدین معنا که از طریق تحلیل یک نحوه وجود خاص به نام درک ریاضی، به دنبال اثبات وجه غیرمادی و مجرد در حوزه واقعیت است و تایید این نکته که واقعیت مساوی ماده نیست: «پس این امور با این خواص معینی که در ذهن ما دارند، ماده نیستند و ذهن آنها را در فضای دیگری که فضای ذهن یا فضای هندسی می‌توان نامید و با فضای مادی متفاوت است، رسم می‌کند» (همان).

اما نگاهی معرفت‌شناختی به این ادعا حقایق دیگری را آشکار می‌کند:

۱- آیا این دیدگاه درباره ادراک ریاضی چیزی جز باور به تفاوت کیفی معلومات ذهنی و اعیان خارجی سبب می‌شود، چیزی که لازمه جهت‌داری ذهن است؟

۲- آیا این دیدگاه تمایز کامل ذهن و عین را، حداقل در حوزه ادراک ریاضی، به بار نمی‌آورد، بدین معنی که در یک طرف واقعیاتی است با وصف الف و در طرف دیگر ادراکی است با وصف

نقیض الف: «ناپیوستگی و انقسام‌پذیری» واقعیات و «پیوستگی و انقسام‌ناپذیری» ادراک؟

روشن است که ارتباط میان این دو مقام با وحدت ماهوی قابل حل نیست، چراکه اساساً در این مقام ماهیت واحدی در کار نیست، محتوایی که در صورت ادراکی به عنوان ماهیت حضور دارد، کاملاً در تناقض با اعیان خارجی است.

به نظر می‌رسد که با نگاهی معرفت‌شناختی به چنین تمایزی میان ذهن و عین در حوزه معرفت ریاضی، به دشواری جدی دیگری برخورد کرده‌ایم؛ چگونه می‌توان پذیرفت که دستگاه ادراکی چیزی را در ارتباط با خارج در خود منعکس سازد که در تباین و تخالف کامل با واقع باشد، در حالیکه در معرفت‌شناسی رئالیستی، اساساً دستگاه ادراکی یک دستگاه خنثی و واقع‌نماست؟

آیا بهترین تبیین و تحلیل برای چنین پدیده معرفت‌شناختی‌ای این نیست که چنین تمایز جمع‌ناپذیری میان ذهن و عین را ناشی از جهت دادن و بازیگری هدفدار ادراکی بدانیم؟ اگر پاسخ به این پرسش مثبت باشد در این صورت «اصل موضوع» معرفت‌شناسی رئالیستی مبنی بر بی‌طرف بودن دستگاه ادراکی و عدم امکان ایجاد تفاوت کیفی میان معلومات و واقعیات، با دشواری دیگری روبرو خواهد شد؟

۲-۳- وجود خاصیت ذاتی برای ذهن

برخورد، تحلیل و تعبیر معرفت‌شناسی رئالیستی در اصول فلسفه (و دیگر آثار) درباره مسأله ذهن در آغاز میاحت معرفت‌شناسی، چنان است که اولاً گویی دستگاه ادراکی هیچ خاصیتی ندارد و ثانیاً، اساساً ذهنی در کار نیست تا خاصیتی داشته باشد. خلاصه، تحلیل و بررسی چنان آغاز و پیش رفته است که گویی مسأله معرفت و شناخت دقیقاً از نقطه صفر و صددرصد تحت تأثیر واقعیات و بدون کوچکترین جهت‌داری و جهت‌بخشی دستگاه ادراکی، شکل گرفته است. در این حالت دستگاه ادراکی دربست در اختیار واقعیات قرار گرفته است. اما پس از آن به تدریج سخن از خاصیت ذهن و بازیگری هدفدار آن به میان می‌آید، بدون آنکه کوچکترین تحلیلی همانند نقدها و تحلیل‌های دقیق و موشکافانه‌ای که در مورد

آراء مخالفان مطرح می‌شود. در مورد وثاقت، حجیت و واقع‌نمایی این جهت‌بخشی و این خاصیت یا خاصیت‌های ذاتی ذهن، انجام گیرد و ارائه گردد.

در گام‌های نخستین با چنین تعابیری مواجه هستیم: انکار تصورات فطری با این تعبیر که: «ادراکات و تصوراتی که خاصیت ذاتی عقل بوده، هیچ گونه استنادی به غیر عقل ندارد» (ص ۱۸۴)، یا اذعان به فقدان ذهن و ایجاد این تداعی که نقطه شروع، نقطه صفر است، از هر جهت: «ذهن در ابتدا از هیچ چیزی هیچ گونه تصویری ندارد و مانند لوح سفیدی است که فقط استعداد پذیرش نقش را دارد، بلکه ... نفس در ابتدای تکون فاقد ذهن است» (ص ۱۸۸). چنین نیست که «ما یک ذهن داریم علاوه بر این ذهنیات» (مطهری، ۱۳۶۶، ص ۲۸۷ پاورقی).

به‌علاوه در ترسیم مراحل شکل‌گیری ادراک نیز تعبیر و تصریحی در باب وجود خاصیت یا خاصیت‌هایی در ذهن و جایگاه روان‌شناختی، وجودشناختی و مهمتر از همه معرفت‌شناختی آنها به چشم نمی‌خورد. مراحل شکل‌گیری ادراکات از این دیدگاه چنین ترسیم شده است: ۱- وجود ادراکات ۲- انجام یافتن یک سلسله عوامل خارجی ۳- انجام یافتن فعالیتهای عصبی ۴- وجود یک سلسله قوانین روحی (علیت) (طباطبایی، بی‌تا، ص ۷۴)، یا در مراحل هفتگانه‌ای که در مقاله پنجم (پیدایش کثرت در ادراکات) به‌دقت در مورد مبادی ادراک و شکل‌گیری بعدی آن و هرم معرفتی انسان، ترسیم شده است، اشاره‌ای به مسأله خاصیت ذهن و تحلیل معرفت‌شناختی آن و لوازم آن به چشم نمی‌خورد (ص ۲۴۸).

اما پس از شش مقاله و فراز و نشیب بسیار، در مقاله هفتم وجود خاصیت ذاتی ذهن و دستگاه ادراکی به‌نحو چشمگیری مورد اشاره و تأکید قرار می‌گیرد و از آن برای گشودن گره از دعاوی وجود شناختی استفاده می‌گردد، بدون آنکه تأمل مناسبی در مورد مفهوم «خاصیت ذهن» صورت گیرد:

خاصیت ذهن محدود ساختن واقعیت عینی است ... باید اول جنبه‌هایی که روی خاصیت مخصوص ذهن برای مفاهیم پیدا می‌شود تشخیص دهیم تا بتوانیم با در نظر گرفتن آن جنبه‌ها به دریافت حقیقی واقعیت نایل شویم. ذهن فی‌المثل روی خاصیت مخصوص خود مفهوم عدم را می‌سازد ... و این نسبتها با واقع و نفس‌الامر مطابقت دارند... (ص ۳۹۱)

تجزیه و تحلیل و تکثیر مفاهیم به‌صورت مابه‌الاشتراک‌ها و مابه‌الامتيازهای متناظر، از خواص مخصوص ذهن و معلول خاصیت محدود ساختن ذهن است. (صص ۳۹۰-۳۹۱)

پرسشهایی در مورد این دیدگاه، به نظر می‌رسد که، در مجموع می‌تواند دشواری دیگری را در مورد موضع معرفت‌شناسی رئالیستی در باب خنثی بودن دستگاه ادراکی و نفی جهت‌داری ذاتی آن به‌بار آورد: نخست اینکه، اساساً از همان آغاز میاحت که بحث بر سر ماهیت ذهن و دستگاه ادراکی می‌چرخد، بحثی کافی و مناسب، و از مواضع مختلف (روان‌شناختی، وجودشناختی و به‌ویژه معرفت‌شناختی) در مورد خاصیت‌های ذاتی ذهن به میان نمی‌آید بلکه اساساً مفهوم خاصیت ذهن به عنوان مفهومی که بار منفی و غیررئالیستی دارد به مخالفان نسبت داده می‌شود. دوم اینکه، پرهیز شدید از به‌کاربردن مفهوم

خاصیت‌های ذاتی ذهن در مباحث معرفت‌شناختی اولیه با کاربرد آشکار و راحت آن در مقالات وجودشناختی، ناهمگون به نظر می‌رسد. سوم، آیا اگر سخنی از «لزوم تشخیص خاصیت‌های ذهن» می‌رود، این تشخیص تنها از ناحیه کارکرد است و صبغه روان‌شناختی دارد یا آنکه مهمترین وجه تشخیص در یک اثر معرفت‌شناختی، بررسی آنها از جهت واقع‌نمایی و تأثیر آنها در انعکاس واقعیات است؟ به بیان دیگر، سؤال اصلی این است که گیریم که اینها خاصیت‌های ذهن هستند، از کجا معلوم که در خدمت واقع‌یابی و واقع‌نمایی باشند؟ چرا باید حاصل این خاصیتها مطابقت با واقع و نفس الامر باشد؟ چهارم، آیا اذعان به وجود خاصیت‌هایی (اصلی و فرعی) برای ذهن، چیزی جز پذیرش جهت‌داری و جهت‌بخشی ذاتی و پیشین دستگاه ادراکی است؟ اگر دستگاه ادراکی انسان با خواص دیگری آفریده می‌شد، عالم و جهان دیگری به روی ما آشکار می‌شد؟ و اگر چنین است می‌توان امیدوار بود که رئالیسم در همان معنای مختار باقی بماند؟

۲-۴- ذهن اصالت ماهیتی

در اصول فلسفه و روش رئالیسم از نظریه اصالت وجود و اعتباری بودن ماهیت دفاع می‌شود. از نظر اصول فلسفه، اصالت وجود دیدگاهی است که کاملاً مطابق با واقع است و اهمیت آن چنان است که «شناخت واقعیت موقوف به آن است بلکه اساسی‌ترین مسأله شناخت واقعیت همین مسأله است» (ص ۳۷۸). از یک طرف این مسأله چنان است که اگر خوب تصور شود، تصدیق آن نیازی به دلیل ندارد و در حد امور بدیهی و آشکار است (مطهری، ۱۴۰۴، ص ۹۷ پاورقی). اما از طرف دیگر امر شگفت‌انگیز این است که دستگاه ادراکی ما در ذات و فعالیت خود اصالت ماهیتی است نه اصالت وجودی:

این «ماهیات است که ذهن آنها را اموری واقعیت‌دار و ذی وجود فرض می‌کند.» (طباطبایی، بی‌تا، ص ۳۸۷) «در نمایش اولی برای ذهن، وجود چیزی که تعلق به ماهیت گرفته و خارج کننده او از کتم عدم و ظاهر کننده وی از زیر پرده ابهام و ظلمت نیستی است و یا به منزله لباس است که مهیت متلبس بوی شده باشد ولی به‌طور قطع و مسلم در خارج، وجود و ماهیت دو چیز نیستند که یکی ظاهر کننده و دیگری ظاهر شده، یکی متعلق و دیگری متعلق به، یکی لباس و دیگری متلبس بوده باشد این ذهن است که از یک عینیت خارجی دو مفهوم ساخته است و از این دو مفهوم یکی را عارض و دیگری را معروض و یکی را متعلق و دیگری را متعلق به اعتبار می‌کند.» (ص ۳۸۰) «برای ذهن ما چنین نمودار می‌شود که ... ماهیت‌های مختلفی هستند که واقعت‌دار شده‌اند.» (همان)

حتی فلاسفه نیز در فلسفه‌ورزی متعارف خود ذهنیت ماهیت محور دارند: فلاسفه «مسائل فلسفه (را) پیش از طرح بحث اصالت وجود) ... عموماً به‌حسب ذوق ابتدایی طوری قضاوت می‌کرده‌اند که با اصالت ماهیت متناسب بوده است.» (ص ۴۲۵) «ذهان به‌طور عادی ماهیات را می‌شناسند نه وجودات را» (ص ۴۲۳).

در اثر دیگری نیز چنین آمده است:

وجود و ماهیت در عقل دو چیزند و در خارج یک چیز ... وجود در کنار ماهیت، تحلیلی است که ذهن می‌کند. در این تحلیل، ماهیت موضوع است و وجود محمول، وقتی می‌گوییم انسان موجود، این به حسب اعتبار است، و حال آنکه به حسب واقع و نفس الامر، الوجود انسان یعنی بنابر اصالت وجود، اگر دقت کنیم همین سخن شبستری است که: من و تو عارض ذات وجودیم. ماهیات عارض ذات وجود هستند. اما در ذهن انسان و عقل انسان ماهیت تقدم بر وجود دارد. طرز کار ذهن چنین است ... وقتی می‌گوییم انسان موجود، ماهیت را مقدم بر وجود قرار داده‌ایم، پس تقدیم ماهیت بر وجود را قبول داریم ... (مظهری، ۱۳۷۹، ص ۱۵۰)

پرسی که بر اساس این تحلیل از دستگاه ادراکی می‌تواند مطرح شود این است که چگونه می‌توان در ذیل یک نگاه رئالیستی به دستگاه ادراکی به این نکته اذعان داشت که ذهن در اساسی‌ترین و بنیادی‌ترین طریق شناخت خود در مورد واقع، در جهتی معکوس و خلاف واقع ره می‌پوید، به‌ویژه آنکه این طریق معکوس، آن را از فهم صحیح مبدا عالم نیز (که از مهمترین اهداف فلسفه رئالیسم است) دور می‌سازد؟ در این حالت گویی دستگاه واقیت به جانبی می‌چرخد و دستگاه ذهن در جانب دیگر به چرخش خود می‌پردازد. در صورت جدی گرفتن این پرسش و پذیرش لازمه آن باید پذیرفت که اولاً، دستگاه معرفتی انسان دارای جهت‌داری ذاتی و فطری است. دوم، این جهت‌داری الزاماً مطابق با واقع نیست. سوم، اگر این دستگاه عوض شود، جهان را به‌گونه‌ای دیگر فهم خواهیم کرد. چهارم آنکه، هیچ تحلیل و تبیین معرفت‌شناختی دقیقی در باب این نوع دعاوی، در مورد دستگاه ادراکی، در معرفت‌شناسی رئالیستی به چشم نمی‌خورد و پنجم، آیا جهت‌داری ذاتی ذهن تنها منحصر به این مورد است یا آنکه می‌توان موارد اساسی دیگری را نیز یافت که سرنوشت معرفتهای ما را تحت تأثیر قرار می‌دهند؟ به‌ویژه آنکه کشف چنین جهت‌داری‌هایی نیازمند هزاران موشکافی فلسفی است: «بعد از هزارها موشکافی فلسفی است که اصالت وجود و اعتباریت ماهیت ثابت می‌شود» (طباطبایی، بی‌تا، ص ۴۳۲).

یادداشت نگارنده: فقدان نگاه زمینه‌شناختی در معرفت‌شناسی رئالیستی

به نظر می‌رسد با توجه به موارد پیشین می‌توان به این نکته اذعان داشت که معرفت‌شناسی رئالیستی از جنبه‌ای نیازمند بازخوانی است، بازخوانی برای لحاظ و دخالت دادن زمینه‌ها در امر ادراک و نگاه معرفت‌شناختی به آنها. چه بسا همین موضوع اسباب غفلت از التفات به وجود جهت‌داری در ادراک را، که مندرج در خود مبانی و نظریات این دیدگاه است، فراهم آورده است. در اینجا به مسأله اقسام ممکن زمینه‌های مؤثر و دخالت‌کننده در ادراک و دامنه گسترده آن، و لازمه معرفت‌شناختی نادیده گرفتن آنها، اشاره می‌شود:

زمینه‌های ظهور ادراک و چارچوب‌ها و بسترهایی که شناخت تحت تأثیر آنها شکل می‌گیرد دارای تنوع است. برخی از این زمینه‌های مؤثر در امر ادراک عبارتند از زمینه‌های: وجودشناختی (ontological)، مانند نظریه تجرد فاعل شناسا و مدرک و ادراک؛ معرفتی (epistemic)، مانند نظریه

مقولات، مبادی و پیش فرض‌های تصویری و تصدیقی؛ وجودی (existential)، مانند مسأله موقعیت‌های مرزی از قبیل مرگ، تنهایی، رنج و...؛ زبانی (linguistic)، مانند نظریه بازی‌های زبانی؛ روان‌شناختی (psychological) در حوزه ادراک (روان‌شناسی ادراک)، اعم از فلسفی و تجربی، مانند نظریه قوای ادراکی و محدودیت‌های حواس؛ فیزیولوژیکی (physiological)، مانند نظریه‌های مربوط به مغز؛ فرهنگ‌شناختی (anthropological)، مانند نظریه ساختارگرایی یا کارکردگرایی؛ اخلاقی و ارزشی (moral)، مانند نظریه تأثیر خطاهای اخلاقی بر معرفت.

باید بر این نکته تأکید نمود که موضوعیت زمینه‌ها و چارچوب‌های فوق‌الذکر برای معرفت‌شناسی، به‌طور عمده از جهت تأثیر آنها در امر ارزش و واقع‌نمایی شناخت و معرفت است. در واقع، نگاه و پرسش معرفت‌شناسی در مورد این زمینه‌ها، معرفت‌شناسانه است.

حال با توجه به موضوعیت مسأله زمینه‌ها و چارچوب‌ها برای معرفت‌شناسی، می‌توان اقسام معرفت‌شناسی را بر حسب دوری و نزدیکی به این مسأله تقسیم‌بندی کرد:

الف) معرفت‌شناسی ادراک‌محور یا محتوامحور (content-based epistemology)

در این معرفت‌شناسی نظر عمده به نفس ادراکات و محتویات دستگاه ادراکی، و توصیف و تبیین آن معطوف است. بحث در معنا و تعریف معرفت، اقسام آن، حدود و تاحدی نحوه حصول آن، از دغدغه‌های اصلی این قسم از معرفت‌شناسی است. در این قسم اساساً آنچه موضوعیت دارد، ماهیت خود معرفت و انحصار خود ادراکات است نه بسترها و زمینه‌هایی که احیاناً در ارزش و واقع‌نمایی آن مؤثرند.

ب) معرفت‌شناسی چارچوب‌محور یا زمینه‌محور (context-based epistemology)

این قسم از معرفت‌شناسی به دنبال کشف و آشکار ساختن چارچوب‌ها، زمینه‌ها، بسترها، شرایط و مقدماتی است که شناخت را شکل داده و تحت تأثیر قرار می‌دهند، و نیز بررسی شدت و ضعف این دخالت‌ها و تصرفات است، از حیث ارتباط آنها با مسأله واقع‌نمایی شناخت. این زمینه‌ها اعم از آن است که در حوزه من (مدرک یا فاعل شناسا) یا جز من باشد.

ج) معرفت‌شناسی چارچوب‌ادراک‌محور یا زمینه‌محتوامحور

(context and content-epistemology)

این قسم معرفت‌شناسی از همان آغاز تحقیق به اهمیت و موضوعیت هر دو محور زمینه و نفس ادراکات، اذعان می‌کند و وصول به مواضع واقع‌بینانه در معرفت‌شناسی را منوط به لحاظ و تامل در هر دو مقام می‌داند و سعی دارد در نظامی سازگار، به پرسش‌های مطرح در هر دو حوزه بپردازد.

حال باید به این نکته توجه داشت که معرفت‌شناسی اصول فلسفه اساساً از قسم اول، یعنی معرفت‌شناسی محتوامحور است، با وجود آنکه این معرفت‌شناسی به زمینه‌های ادراک بی‌توجه نیست اما برای آن محوریتی ندارد. در واقع، زمینه‌پژوهی برای آن با تبع است نه بالطبع. در این معرفت‌شناسی، لوازم معرفت‌شناختی دخالت زمینه‌های فیزیولوژیکی (مانند نظام مغز و اعصاب) و روان‌شناختی (از قبیل

فطریات ادراکی) در امر ادراک، در آراء مخالفان مورد بحث قرار گرفته است، اما در ترسیم مواضع معرفت‌شناسی رئالیسم، جای پرداختن به لوازم معرفت‌شناختی زمینه‌های متعددی که مطرح می‌شود یا قابل طرح است، خالی است.

حاصل آنکه عدم موضوعیت و محوریت زمینه‌ها و چارچوب‌های مؤثر در امر ادراک و عدم پرداختن به این مسأله در معرفت‌شناسی رئالیستی، از آنجا که در تثبیت مدعای این دیدگاه نقش تعیین‌کننده‌ای دارد، می‌تواند برای آن مسایل دشواری را به‌بار آورد.

نتیجه

حاصل این نوشتار آن است که به نظر می‌رسد که آنچه معرفت‌شناسی رئالیستی مندرج در اصول فلسفه و روش رئالیسم تحت عنوان جهت‌بخشی غیر واقع‌نمایانه و غیر واقع‌گرایانه فاعل شناسا در امر ادراک، مورد توجه قرار داده و تکیه‌گاه آن در رد و نفی دیدگاه‌های معرفت‌شناختی تجربه‌گرایانه و عقل‌گرایانه نزد فلاسفه غربی بوده است. از جانب دیگر و بر اساس برخی مبادی و دعاوی خود این دیدگاه، برای خود آن دشواری جدی به‌بار می‌آورد. بدین معنا که غفلت دیدگاه رئالیستی از نگاه معرفت‌شناسانه و دقیق در مورد برخی دعاوی، از قبیل مسأله قوای ادراکی، ادراک ریاضی، پذیرش خاصیت ذاتی برای ذهن و نیز قبول ذهن جهت‌دار اصالت ماهیتی و ... فضا را برای صیغه غیررئالیستی این معرفت‌شناسی آماده می‌کند. به‌علاوه فقدان زمینه‌پژوهی در معرفت‌شناسی رئالیستی نه تنها یکی از عوامل مؤثر در بروز این دشواری‌هاست بلکه خود فی‌نفسه دشواری دیگری را سبب می‌شود. طرح این عناصر («ناخنک‌ها») زمینه را برای بازخوانی و افکندن نگاهی دیگر و نو بر این اثر فراهم می‌سازد و شاید پی‌گیری برخی تاملات و تدقیقات، فضاهای جدیدی به روی محققان بگشاید و پیوندهای جدیدی بر این نهال ضمیمه سازد تا میوه‌های نو و شیرین دیگری به بار نشاند.

منابع

- طباطبایی، محمدحسین. (بی‌تا) *اصول فلسفه و روش رئالیسم* (سه جلدی)، با پاورقی مرتضی مطهری. تهران: انتشارات اسلامی.
- مصباح یزدی، محمدتقی. (۱۳۶۸). *آموزش فلسفه*، ج ۱. قم: سازمان تبلیغات اسلامی.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۶۶). *شرح مبسوط منظومه*، ج ۳. تهران: حکمت.
- (۱۳۷۹). *حرکت و زمان در فلسفه اسلامی*، ج ۵. تهران: حکمت.
- (۱۴۰۴ق). *شرح مبسوط منظومه*، ج ۱. تهران: حکمت.
- (۱۴۰۶ق). *شرح مبسوط منظومه*، ج ۲. تهران: حکمت.



شروېشگاه علوم انساني ومطالعات فرهنگي
پرتمال جامع علوم انساني